

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و أمّا المعنى الرابع: فهو وإن كان أظهر الاحتمالات من حيث اللفظ، بل جزم به فى الدروس، و يؤيده ما تقدّم من رواية عبد الله بن الحسن بن زيد، الحاكية للنّبوى الدالّ كما فى الدروس أيضاً على الاعتبار بنفس الرضا، و ظاهر بعض كلماتهم الآتية.»

چهار مؤيد برای احتمال چهارم در عبارت «فذلك رضا منه»

مرحوم شيخ(ره) فرموده‌اند: در این جمله‌ی «فذلك رضا منه» در صحیح‌ه‌ی علی بن رثاب چهار احتمال وجود دارد. احتمال اول و دوم گرچه دارای سه مؤید بود، اما با دو اشکال مهم مواجه بود، لذا آن را باید کنار بگذاریم، پس احتمال سوم و چهارم باقی می‌ماند.

مرحوم شيخ(ره) فرموده: احتمال چهارم اظهر الإحتمالات است و چهار مؤید برای احتمال چهارم ذکر کرده‌اند، اما بعد فرموده: آنچه که باید به نحو متعین در اینجا اختیار کنیم احتمال سوم است.

اما مؤیدات احتمال چهارم عبارتند از؛

1- مؤید اول: اقربیت به ظهور لفظ رضا

مؤید اول این است که احتمال چهارم از حیث ظاهر لفظ مطابق و أقرب است، برای اینکه مشتق ظهور در تلبّس فعلی دارد و اگر گفتند: «زید ضارب» یعنی بالفعل ضارب است و در این روایت هم که می‌فرماید: «فذلك رضا منه»، که این رضا مشتق اصولی است، چون مشتق اصولی از مشتق نحوی اعم است و لذا ظهور در رضایت فعلیه و شخصیه دارد.

در احتمال چهارم گفتیم که تصرفی مسقط است که دال بر رضایت فعلی باشد، یعنی در همان مورد به خصوص، این شخص متصرف این تصرف را که انجام داده، از باب اینکه رضایت شخصی و فعلی به لزوم معامله دارد. پس مؤید اول این است که کلمه‌ی رضا چون مشتق است از نظر ظاهر لفظ ظهور در فعلیت دارد.

در احتمال سوم گفتیم که: رضا با نظر به غالب، غالباً اگر تصرفی دال بر رضا باشد، این کافی است، که تقریباً در معنای سوم رضایت شأنی مطرح است، اما در معنای چهارم رضایت فعلی مطرح است و این با ظاهر لفظ سازگارتر است.

2- مؤید دوم

مؤید دوم این است که مرحوم شهید(ره) در کتاب دروس جزم به این معنا پیدا کرده است و فرموده: تصرفی مسقط است که در همان مورد به خصوص رضایت شخصی و فعلی بر لزوم معامله در کار باشد.

3- مؤید سوم

مؤید سوم روایت عبدالله بن حسن است که قبلاً خواندیم که شخصی عیدی را از بایع خرید و این عبد در بین سه روز مُرد، که پیامبر(صل الله علیه و آله) فرمودند: قسم بخورد به اینکه راضی نبوده و اگر این عبد باقی می ماند هم معامله را فسخ می کردم.

«ما رضی» ظهور، بلکه اصلاً بالاتر از ظهور، ظهور شدید در رضایت فعلی و شخصی دارد، یعنی خصوص این مشتری، در خصوص این مورد رضایت فعلی و شخصی دارد و آنچه که معتبر است، همین هست و نه رضایت غالبیه و نوعیه.

4- مؤید چهارم

مؤید چهارم این است که ظاهر بعضی از عبارات فقهاء که بعداً بیان می کنند، همین رضایت شخصی و فعلی است.

وجه تعیین احتمال سوم

اما شیخ(ره) فرموده: آنچه که در مقابل این مؤیدات به صورت خیلی قوی قد علم می کند، إجماع است و اگر کلمات فقهاء را تتبع کنیم، یک إجماعی را تحصیل می کنیم بر اینکه رضایت فعلی و رضایت شخصی در تصرف مسقط خیار معتبر نیست، یعنی وقتی به کلمات فقهاء مراجعه می کنیم، بعضی از تصرفات را مسقط خیار قرار داده اند، در حالی که در آن مورد رضایت شخصی و فعلی نبوده است

شیخ(ره) فرموده: آنچه که از تتبع در کلمات فقهاء استفاده می کنیم، همین معنای سوم است، لذا و لو اینکه معنای چهارم دارای چهار مؤید است، اما آنچه که در مقابل این معنای چهارم قوی تر است، همین إجماع است و إجماع سرانجام احتمال سوم را متعین می کند

بعد مرحوم شیخ(ره) شروع کرده و کلمات فقهاء را بیان کرده اند، که اینها را باید در تطبیق بخوانیم.

تطبیق عبارت

«و أمّا المعنى الرابع: فهو وإن كان أظهر الاحتمالات من حيث اللفظ»، اما معنای چهارم، ولو اینکه أظهر احتمالات است، که چهار مؤید بر آن ذکر کرده؛ یکی از حیث لفظ است، یعنی این لفظ رضا ظهور در رضایت شخصی و فعلی دارد، «بل جزم به فی الدروس»، و دوم اینکه شهید(ره) در دروس جزم به این احتمال چهارم پیدا کرده است. «و يؤيده ما تقدّم من رواية عبد الله بن الحسن بن زيد»، و مؤید سوم روایت عبدالله بن حسن بن زید است که گذشت که شخصی عیدی را خرید و در بین سه روز این عبد مُرد، «الحاكية للنبي الدالّ كما في الدروس أيضاً على الاعتبار بنفس الرضا»، روایتی که حاکی نبوی است، که شهید(ره) هم در دروس تصریح کرده که دال بر اعتبار نفس رضا است، که شاهد بر سر کلمه ی «ما رضی» است، «و ظاهر بعض کلماتهم

الآتية.»، و مؤید چهارم ظاهر بعضی از کلمات فقهاء است که بعداً می‌آید.

«إلا أنَّ الاستفادة من تتبّع الفتاوى الإجماع على عدم إناطة الحكم بالرضا الفعلى بلزوم العقد»، در برخی کتب «إلا» افتاده که این را حتماً اضافه بفرمایید وگرنه این عبارت قابل معنا نیست، یعنی الا اینکه آنچه از تتبع فتاوی استفاده می‌شود، این است که إجماع داریم بر اینکه حکم مشروط به رضایت فعلی و شخصی به لزوم عقد نیست.

بالآخره آنچه که در مقابل آن چهار مؤید خیلی قوی قد علم می‌کند، إجماع است، که اجماع داریم که رضایت، یعنی هر تصرفی که کسی انجام داد، اگر در خصوص آن تصرف بگوییم: تصرف مقرون به رضایت شخصی فعلی باشد، چنین چیزی را فقها معتبر ندانسته‌اند و موارد زیادی در کلمات فقهاء داریم که تصرفی را مسقط دانسته‌اند، ولو اینکه در آن مورد رضایت فعلی شخصی نبوده است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) شیخ(ره) این إجماع را تحصیل کرده و إجماع منقول نیست، ایشان کلمات فقهاء را آورده و شاید از موارد نادره‌ای است که ایشان إجماع را در اینجا تحصیل کرده‌اند.

«مع أنَّ أظهريته بالنسبة إلى المعنى الثالث غير واضحة.»، از طرفی شیخ(ره) فرموده: اظهریت معنای چهارم نسبت به معنای سوم خیلی واضح نیست، درست است که از نظر مشتق گفتیم که: مشتق ظهور در فعلیت دارد، یعنی رضایت فعلی، اما از طرفی هم کلمه رضا إطلاق دارد، یعنی آنچه که لازم است رضایت است و این إطلاق دارد، یعنی اعم از رضایت فعلی و رضایت شخصی.

بنابراین شیخ(ره) فرموده: «فتعين إرادة المعنى الثالث»، حال که إجماع داریم، پس اظهریت معنای چهارم هم کنار می‌رود و اراده‌ی معنای سوم تعیین پیدا می‌کند، «و محصله: دلالة التصرف لو خُلِّي و طبعه على الالتزام و إن لم يقد في خصوص المقام»، و خلاصه‌ی معنای سوم این است که اگر خودش باشد و خودش و قرینه‌ای در کنارش نباشد، تصرف دلالت بر التزام می‌کند، و لو در خصوص این معامله و تصرفی که این شخص انجام داده، دال بر التزام نباشد، اما با نظر به غالب و با ملاحظه‌ی نوع این تصرف دال بر التزام است و همین مقدار کافی است.

«فيكون التصرف إجازة فعلية في مقابل الإجازة القولية»، پس تصرف اجازه فعلیه است، در مقابل اجازه‌ی قولیه، که در اینجا باز به همان مطلب قبلی اشاره کرده است. «و هذا هو الذى ينبغى أن يعتمد عليه.»، یعنی این احتمال سوم و این معنا چیزی است که باید بر آن اعتماد شود.

بعد اقوالی را از فقهاء نقل کرده‌اند، که باید دقت شود که مرحوم شیخ(ره) چگونه از این کلمات این احتمال سوم را استفاده کرده‌اند؟

«قال فى المقنعة: إنَّ هلاك الحيوان فى الثلاثة من البائع»، اول قول شیخ مفید(ره) در مقنعه را بیان کرده که فرموده: هلاکت حیوان در سه روز از بایع است، «إلا أنَّ يحدث فيه المبتاع حدثاً يدلّ على الرضا بالابتیاع، انتهى.»، مگر اینکه مشتری در این حیوان حدثی را که دلالت بر رضای به ابتیاع دارد إحداث کند.

بعد شیخ انصاری(ره) فرموده: «و مَثَلٌ للتصرف فى مقام آخر بأن ينظر من الأمة إلى ما يحرم لغير المالك.»، در مقام دیگر و نه در این مورد، برای تصرف مثال زده است به اینکه نظر کند به امه، نظری که برای غیر مالک حرام است.

حال در اینجا بحثی این است که شیخ(ره) که عبارت مقنعه را به ضمیمه‌ی این مثالی که در موضع دیگر بیان کرده آورده، آیا به ضمیمه‌ی این مثال خواسته بگوید: نظر شیخ مفید(ره) همین احتمال سوم است و یا اصلاً دو مطلب را در اینجا بیان می‌کند؟

ظاهر این است که از آن عبارت اول که «إن هلاك الحيوان...» دلالت نوعی و غالبی بر رضا ندارد، بلکه شاید ظهور یدل در دلالت فعلیه و شخصیه باشد، بنابراین شیخ(ره) به ضمیمه‌ی این عبارت بعد و مثال خواسته مقصود خودش را از این عبارت شیخ مفید(ره) استفاده کند، چون نظر به امه از تصرفاتی است که غالباً دال بر رضا است و اگر کسی کنیزی خرید و به آن مواضعی که برای غیر مالک حرام است نظر کرد، این نظر از تصرفاتی است که غالباً دال بر رضایت و التزام به عقد است.

«و قال فی المبسوط فی أحكام العیوب»، شیخ طوسی(ره) در مبسوط در بحث احکام عیوب فرموده: «إذا كان المبيع بهيمَةً و أصاب بها عيباً فله ردّها»، اگر مبيع حیوان باشد و عیبی به آن برخورد کند، نه اینکه عیبی بر آن وارد کند، مشتری می‌تواند آن را رد کند، «و إذا كان فی طریق الردّ جاز له ركوبها و سقيها و علفها و حلبها و أخذ لبنها»، حال که مشتری این بهیمه را به بايع برمی‌گرداند، می‌تواند سوار بر آن شود و آب و علف به او بدهد و او را بدوشد و شیرش را بخورد، «و إن نتجت كان له نتاجها»، و اگر هم ثمره‌ای داشت، حتی اگر بچه‌ای از او متولد شد، این برای مشتری است.

«ثم قال: و لا يسقط الردّ»، یعنی این کارهایی که انجام داده، مسقط رد نیست، «لأنّه إنّما يسقط بالرضا بالعيب»، چون این خیار با رضایت به عیب ساقط می‌شود، «أو بترك الردّ بعد العلم بالعيب»، یا به اینکه بعد از علم به عیب، بر ترک رد رضایت داشته باشد، «أو بأن يحدث فيه عيبٌ عنده»، و یا اینکه در نزد مشتری عیبی حادث شود، «و ليس هنا شيءٌ من ذلك، انتهى»، اما در اینجا که این بهیمه را به بايع برمی‌گرداند، هیچ کدام یک از اینها نبوده است.

شیخ(ره) خواسته از این عبارت شیخ طوسی(ره) استفاده کند که تصرفی که غالباً و نوعاً دال بر رضا هست مسقط است، اما تصرفی که با نظر به غالب و نوع دال بر رضا نیست مسقط نیست. وقتی که انسان دقت می‌کند، از این تعبیر که فرموده: «و إذا كان فی طریق الردّ» استفاده می‌شود، یعنی شیخ طوسی(ره) فرموده: سوار شدن بر حیوان دو نوع است؛ گاهی در راه رد سوار بر حیوان می‌شود، که می‌خواهد حیوان را به بايع تحویل داده، پولش را بگیرد و معامله را به هم بزند.

اما گاهی هم سوار حیوان می‌شود، اما نه در راه رد حیوان، پس غالباً سوار بر حیوان شدن در طریق رد دلالت بر رضایت به معامله ندارد و در غیر طریق رد دلالت بر رضایت دارد، که از این تفصیل بین طریق رد و عدم طریق رد این مطلب استفاده می‌شود.

«و فی الغنية: لو هلك المبيع فی مدّة الخيار فهو من مال بائعه»، ابن زهره(ره) در غنیه فرموده: اگر مبيع در مدت خیار هلاک شد، این از مال بايع است، «إلا أن يكون المبتاع قد أحدث فيه حدثاً يدلّ علی الرضا، انتهى»، مگر اینکه مشتری حدثی را در آن ایجاد کرده باشد، که دلالت بر رضا داشته باشد.

مرحوم شهیدی(ره) در حاشیه به این عبارت که رسیده فرموده: کجای «یدل علی الرضا» دلالت بر رضای غالبیه و نوعیه دارد؟ بلکه چه بسا بگوییم که: ظهور در دلالت شخصی و فعلی دارد.

اما آنچه از مقصود شیخ(ره) استفاده می‌کنیم این است که و لو ایشان تصریح نکرده، اما اینکه فقهاء یدل را صفت برای تصرف قرار داده و گفته‌اند: تصرف دال بر رضا باشد، اگر یدل و دلالت صفت برای تصرف قرار گرفت، این ظهور در این دلالت نوعیه دارد.

اگر می‌گفتند که: «إلا أن يحدث فيه حدثاً مع الرضا» این ظهور در رضایت شخصی و فعلی داشت، اما گفته‌اند: «إلا أن يحدث فيه حدثاً» که يدل آن حدث، که اگر يدل صفت برای تصرف بود، این ظهور در این دارد که خود آن تصرف غالباً دلالت دارد.

اما قبلاً در عبارت شیخ مفید(ره) گفتیم که: دو احتمال وجود دارد، یک احتمال این است که شیخ(ره) تنها از همان عبارت اول می‌خواسته استفاده کند، که در این صورت باید همین بیان را بگوییم.

اما احتمال دوم این است که گفتیم: اینکه بلافاصله در دنباله فرموده: «و مثل» که ظهور در این دارد که این دو عبارت را وقتی در کنار هم بگذارید، این مطلب از آن استفاده می‌شود.

«و قال الحلبي(قدّس سرّه) في الكافي في خيار الحيوان»، مرحوم حلبی(ره) در کافی در خيار حيوان فرموده: «فإن هلك في مدّة الخيار فهو من مال البائع»، اگر در مدت خيار مبيع تلف شود از مال بايع است، «إلا أن يحدث فيه حدثاً يدلّ على الرضا، انتهى.»، مگر اینکه حدثی در مبيع ایجاد کند که دلالت بر رضا دارد، که اینجا هم عين همان حرفی است که در عبارت قبلی گفتیم.

«و في السرائر بعد حكمه بالخيار في الحيوان إلى ثلاثة أيام قال»، در سرائر بعد حكم به اینکه در حيوان تا سه روز خيار دارد فرموده: «هذا إذا لم يحدث في هذه المدّة حدثاً يدلّ على الرضا»، که این زمانی است که حدثی که دال بر رضا باشد انجام نداده باشد، «أو يتصرّف فيه تصرّفاً ينقص قيمته»، یا تصرفی در مبيع نکرده باشد که قیمت این شیء کم شود، «أو يكون لمثل ذلك التصرف أجره»، یا اینکه برای این تصرف اجرتی باشد، «بأن يركب الدابة أو يستعمل الحمار»، مثل اینکه سوار دابه شود یا از الاغ استفاده کند، «أو يقبل الجارية أو يلامسها أو يدبرها تدبيراً ليس له الرجوع فيه كالمندور، انتهى.»، این «يقبل» عطف به آن «يتصرف» است و عطف به آن «يستعمل» نیست و لذا «لم» هم بر سرش در می‌آید، یعنی یا جاریه را تقبیل نکند، یا ملامسه و مجامعت با او نکند و یا جاریه را به صورت جاریه مدبره قرار ندهد.

دو نوع تدبیر داریم؛ یک تدبیری که قابل رجوع است، یعنی مولا تا زمانی که خودش زنده است می‌تواند از این تدبیرش رجوع کند، که به جاریه می‌گوید: «انت حر دبر وفاتی»، اما تدبیر دیگری داریم که غیر قابل رجوع است و آن در جایی است که مولا نذر کرده باشد که جاریه بعد از موتش آزاد شود، که «أو يدبرها تدبيراً» اما تدبیری که «ليس له الرجوع فيه»، مولا حق رجوع در آن تدبیر را نداشته باشد، «كالمندور»، مثل اینکه نذر کرده است که جاریه‌اش را مدبره کند.

در اینجا هم به خوبی روشن است که آن «حدثاً يدل على الرضا» و یا این أمثله به خوبی دلالت دارد بر تصرفاتی که غالباً دال بر رضایت است.

«و قال في موضع آخر: إذا لم يتصرّف فيه تصرّفاً يؤذن بالرضا في العادة.»، این ادريس(ره) در موضع دیگری فرموده: به شرطی که در آن تصرفی که عادتاً اذن در رضاست نکرده باشد.

در اینجا شاهد بر سر کلمه «في العادة» است، یعنی عادتاً آن تصرف دال بر رضا نباشد.

«و أمّا العلامة: فقد عرفت أنّه استدللّ على أصل الحكم بأنّ التصرف دليل الرضا باللّزوم.»، اما استدلال علامه(ره) بر اینکه تصرف مسقط است را بیان کردیم که استدلال کرده به اینکه تصرف دليل رضا به لزوم عقد است.

«و قال في موضع آخر: لو ركب الدابة ليردها»، و در موضع دیگری فرموده: اگر سوار دابه شد که دابه را رد کند، «سواء

قصرت المسافة أو طالت»، اعم از اینکه مسافت کوتاه باشد یا زیاد، «لم يكن ذلك رضاً بها.»، این رضای به آن دابّه نیست، مثل همان حرفی که از شیخ طوسی(ره) نقل کردیم که این تصرف که آدم سوار شود و به دست بایع بدهد غالباً دال بر رضا نیست.

«ثم قال: و لو سقاها الماء أو ركبها ليسقيها ثم يردّها لم يكن ذلك رضاً منه بإمساكه»، سپس فرموده: اگر دابّه را آب داد یا سوار شد، تا دابّه آب بخورد، که بعداً آن را رد کند این نگه داری مشتری رضایت از او نیست، «و لو حلبها في طريقه فالأقرب أنّه تصرفٌ يؤذن بالرضا.»، که علامه(ره) فرموده: اگر در راهی که می‌رود تا این حیوان را به بایع تحویل دهد، شیر آن را دوشید اقرب این است که این تصرفی است که با رضایت همراه است.

«و في التحرير في مسألة سقوط ردّ المعيب بالتصرّف قال»، و در تحریر در مسئله‌ی سقوط ردّ معیب به سبب تصرف فرموده: «و كذا لو استعمل المبيع أو تصرف فيه بما يدلّ على الرضا.»، همچنین اگر از مبيع استفاده کنید یا در آن تصرف کند، تصرفی که دال بر رضا باشد.

«و قال في الدروس: استثنى بعضهم من التصرف ركوب الدابة و الطحن عليها و حلبها»، شهید(ره) در دروس فرموده: فقهاء تصرف را مسقط قرار داده‌اند، اما بعضی از این تصرف مسقط مواردی را استثناء کرده‌اند؛ مثل سوار شدن بر دابّه و اینکه از دابّه برای آسیاب استفاده کند و دوشیدن آن، «إذ بها يعرف حالها ليختبر»، چون به این امور حالش دانسته می‌شود تا اختبار شود و بعد شهید(ره) فرموده: «و ليس ببعيد.»، این بعید نیست.

«و قال المحقق الكركي: لو تصرف ذو الخيار غير عالم»، محقق کرکی(ره) فرموده: اگر ذو الخيار در حالی که عالم نیست تصرف کند، «كأن ظنّها جاريته المختصة فتبينت ذات الخيار»، این «كأن...» مثال برای آن غیر عالم است، مثل اینکه گمان کند که این جاریه، جاریه مختصه است، بعد روشن شود که این جاریه ذات الخيار است، یعنی جاریه‌ای است که الآن خریده است.

فرضاً چند جاریه را در چند معامله خریده، که در بعضی خيار هست و در بعضی خيار نیست، که اگر در یک معامله بایع شرط سقوط خيار کرد، در نتیجه جاریه مختص به مشتری می‌شود، حال بعد از تصرف معلوم می‌شود که ذات الخيار بوده است، یعنی این طور نیست که فقط گریبان این مشتری را گرفته باشد.

«أو ذهل عن كونها المشتراة»، یا در جاریه تصرفی می‌کند، به گمان اینکه این جاریه‌ی قبلی بوده است، یعنی غفلت می‌کند که این را تازه خریده و در آن خيار دارد.

«ففي الحكم تردّد»، که در این صورت در اینکه تصرف مسقط است تردید وجود دارد، «ينشأ: من إطلاق الخبر بسقوط الخيار بالتصرّف»، که این تردید ناشی است از اینکه از یک طرف إطلاق خبر می‌گوید: مطلق تصرف مسقط است «و من أنّه غير قاصدٍ إلى لزوم البيع»، و از طرف دیگر این قصد لزوم بيع را نداشته است، «إذ لو علم لم يفعل»، زیرا اگر می‌دانست انجام نمی‌داد، «و التصرف إنّما عدّ مسقطاً لدلالته على الرضا باللزم.»، و تصرف به این دلیل مسقط شمرده شده که دال بر رضا به لزوم باشد.

«و قال في موضع آخر: و لا يعدّ ركوب الدابة للاستخبار أو لدفع جموحها أو للخوف من ظالمٍ أو ليردّها تصرفاً»، مرحوم محقق کرکی(ره) در موضع دیگری فرموده: اگر سوار دابّه شد برای اینکه ببیند این دابّه چگونه سواری می‌دهد، یا برای اینکه دابّه را رام کند و چموشی آن را دفع کند، یا برای اینکه از دست ظالمی فرار کند و یا برای اینکه به بایع رد کند، اینها تصرف شمرده نمی‌شود.

«ثُمَّ قَالَ: وَ هَلْ يَعِدُ حَمَلُهَا لِلِاسْتِخْبَارِ تَصَرُّفًا؟»، سپس فرموده: در اینکه اگر برای استخبار باری روی دابّه گذاشت، آیا این را تصرف می‌گویند یا نه؟ «لَيْسَ بِبَعِيدٍ أَنْ لَا يَعِدَّ»، بعید نیست که بگوییم: این تصرف شمره نمی‌شود، «و كَذَا لَوْ أَرَادَ رَدَّهَا وَ حَلْبَهَا لِأَخْذِ اللَّبَنِ»، و همچنین اینکه حیوان را می‌دوشد آیا تصرف هست یا نه؟ «عَلَى إِشْكَالٍ يَنْشَأُ مِنْ أَنَّهُ مُلْكُهُ»، در این اشکال است، که منشأ اشکال این است که مادامی که فسخ نکرده، دابّه و شیرش ملک مشتری است، «فَلَهُ اسْتِخْلَاصُهُ، أَنْتَهَى.»، پس می‌تواند این شیر و لبن را استخلاص کند.

«و حَكِيَ عَنْهُ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ: وَ الْمُرَادُ بِالتَّصَرُّفِ الْمَسْقُطُ مَا كَانَ الْمَقْصُودُ مِنْهُ التَّمْلُكُ»، محقق ثانی(ره) فرموده: مراد از تصرف مسقط، تصرفی است که به قصد تملک باشد، «لَا الْاِخْتِبَارُ وَ لَا حِفْظُ الْمَبِيعِ كَرُكُوبِ الدَّابَّةِ لِلْسُقَى، أَنْتَهَى.»، نه اینکه برای اختبار یا حفظ مبیع باشد، مثل اینکه سوار دابه شود تا آن را سیراب کند.

«و مُرَادُهُ مِنَ التَّمْلُكِ: الْبَقَاءُ عَلَيْهِ وَ الْإِلْتِزَامُ بِهِ»، و مرادش از تصرف به قصد تملک، یعنی به قصد بقاء بر تملک و التزام به عقد است، «و يُحْتَمَلُ أَنْ يُرَادَ بِهِ الْإِسْتِعْمَالُ لِلانْتِفَاعِ بِالْمُلْكِ»، و محتمل است که مرادش از تملک إنتفاء به ملک است، نه اینکه واقعاً مالک شود، که این هم توجیه دوم برای عبارت محقق ثانی(ره) است. «لَا لِلِاخْتِبَارِ أَوْ الْحِفْظِ.»، نه اینکه برای اختبار یا حفظ مبیع باشد.

«هَذَا مَا حَضَرْنِي مِنْ كَلِمَاتِهِمْ فِي هَذَا الْمَقَامِ، الظَّاهِرَةُ فِي الْمَعْنَى الثَّالِثِ»، این کلماتی از فقهاء بود که ظاهر در معنای سوم است.

بحث اخلاقی هفته

در کتاب كنز العمال، جلد اول، صفحه‌ی 151 روایتی را از پیامبر اکرم(صلوات الله و سلامه علیه و علی آله) نقل کرده که حضرت فرمودند: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَعَامَةً وَ دَعَامَةَ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ وَ لَفَقِيْهِ وَاحِدٌ أَشَدُّ عَلَى الشَّيْطَانِ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.».

در روایت می‌فرماید: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَعَامَةً»، هر چیزی در عالم یک استوانه‌ای و سکون مهمی دارد، هر چیزی اعم از امور مادی و معنوی، تکوینیات و غیر تکوینیات، اعتباریات و غیراعتباریات.

واقعاً یکی از نکاتی که انسان را به عظمت پیامبر و ائمه(صلوات الله و سلامه علیهم) می‌رساند این بیان ضابطه‌های کلی است، که این بیان ضابطه کار انسان معمولی نیست.

چقدر از دانشمندان و آنهایی که عمری را صرف علم کردند هستند، اما در تمام عمرشان قدرت بر اینکه یک ضابطه بیان کنند ندارند و واقعاً این هم از معجزات و کرامات ائمه و پیامبر(صلوات الله علیهم أجمعین) است، که اگر یک وقتی حوصله کنید و این ضابطه‌ها را در بیاورید، بسیار لطایف و عجایب در آن وجود دارد.

«إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ دَعَامَةً»، یعنی شیء مادی، معنوی، حقیقی، اعتباری، سماوی، أرضی، سفلی، علیا و هر چیزی که عنوان شیء بر آن اطلاق می‌شود، دعامه‌ای دارد.

بعد می‌فرمایند: «و دَعَامَةُ هَذَا الدِّينِ الْفَقْهُ»، و ستون دین اسلام فقه است. حال گرچه فقه در روایات و در کلمات ائمه(علیهم السلام) معنایی وسیع‌تر از آنچه که امروز ما مختص به او می‌دانیم دارد، اما بالأخره یکی از مصادیق بارز فقه همین فقهی است که الآن داریم و تاریخ هم شهادت داده و می‌دهد بر اینکه بقاء دین به بقاء احکامش در بین مردم است.

اگر احکام دین، حلال و حرام، واجب و مستحب از مردم گرفته شود، دین از مردم گرفته می‌شود و دیگر دین ظهور و بروز ندارد.

این نکته و این فرمایش ما را به عظمت این کاری که الآن مشغول آن هستیم متوجه می‌کند، که بالأخره انسان دائماً گرفتار وسوسه است و باید بدانیم که وسوسه‌هایی که متوجه ماست، به مراتب، کم‌تر و کیفاً از وسوسه‌هایی که گرفتار مردم معمولی هست بیشتر است و فرق دارد.

شما از یک بقال سوال کنید که تا به حال در این مدت عمرت که 70 سال بقالی کردی، آیا به ذهنت آمده که این کار را رها کنی؟ خیلی‌ها می‌گویند که: چنین چیزی به ذهن ما هم نیامده است، افرادی که در جامعه یک کار معمولی دارند، وسوسه‌هایشان کم است، اما ما دائماً گرفتار وسوسه هستیم.

انسان با بعضی از طلاب برخورد می‌کند، که گاهی اوقات می‌گویند: برای چه اینها را می‌خوانیم؟ اینها چه هدفی هست؟ چه فایده‌ای دارد؟ چه ارزشی برای ما دارد؟ که همین نکته دلیل بر اهمیت کار است.

انسانی که صعود می‌کند، هر چه به مرحله‌ی صعود بالاتر می‌رود، احتمال سقوطش بیشتر می‌شود و وسوسه‌ها او را بیشتر فرا می‌گیرد و باید بدانیم که اگر در عالم همه چیز را یک طرف قرار دهند و علم دین را یک طرف، والله برابری نمی‌کند.

البته عرض کردیم که مصداق بارز علم دین، فقه است. کمالات انسان از این جاها شروع می‌شود، نه تنها از اینجا شروع می‌شود که ادامه‌اش هم با اینهاست، هیچ انسانی به کمال نمی‌رسد، مگر اینکه واجبات و محرمات را از اول رعایت کند و تا دم مرگ هم همراه او باشد.

رعایت واجب و محرم به این است که انسان درست بفهمد که کدام واجب است و کدام حرام. مردی از همین پیرمردهای اطراف قم، یک روز در همین دفتر آمد و می‌گفت که: من حدود 70 سالم است، اما تا چند روز پیش نمی‌دانستم که جنابت غسل دارد، یک عمری را این طور سپری کرده است. حال بحمد الله احکام اولیه را بلد هستیم.

این همه احکامی که داریم، مثلاً کتاب الحج، گاهی اوقات درس خارجش به اندازه‌ی 10 سال طول می‌کشد، و در آنجا هم روایت عجیبی دارد که زراره به امام باقر (علیه السلام) عرض می‌کند که من 40 سال احکام حج را از شما سؤال می‌کنم و هنوز هم تمام نشده است و حضرت می‌فرمایند: تو چه توقعی داری، خانه‌ای را که دو هزار سال قبل از خلقت آدم محل طواف ملائکه بوده، با 40 سال بخوای احکامش یاد بگیری؟

فقه خیلی چیز عجیبی است و عمر ائمه‌ی ما غالباً در بیان فقه گذشت. گاهی اوقات می‌گویند که: فلسفه فقه اکبر است، که این درست، اما فقه اکبر تا فقه اصغر تحصیل نشود و با آن مقارن نباشد، به هیچ دردی نمی‌خورد.

امام (رضوان الله تعالی علیه) هم می‌فرمود: اگر فقه را از حوزه‌ها بگیرند، روحانیت منقرض می‌شود.

حتی تصریح فرموده‌اند که: اگر روزی جواهر الکلام را از حوزه‌ها گرفتند، آن روز فاتحه‌ی انقلاب خوانده می‌شود.

پس ببینید که چه پیوند تنگاتنگی بین فقه و اسلام، بین فقه و انقلاب وجود دارد. لذا برای کارمان خیلی اهمیت قائل باشید و تا می‌توانید در عبارات دقت کنید و گرفتار این وسوسه‌ها نشویم که امروز ببینیم که مشکل دنیا در چیست؟ بله اگر بخواهید مشکل

دنیا را حل کنید، تا قبلش اینها را نفهمید، نمی‌توانید آنها را حل کنید.

از امام(رضوان الله تعالی علیه) یکی از بستگان‌شان سؤال کرده بود که در این مدت عمرتان این همه علوم را که بررسی کردید، کدام یک از علوم مهمتر از همه بود؟ امام(ره) که در اعلی درجه‌ی عرفان، فلسفه، تفسیر بود، فرموده بود که: فقه.

بعد آن آقا گفته بود: ما که فقه را خواندیم خیلی برای ما آن طور که شما می‌فرمایید مهم جلوه نکرد، امام(ره) فرموده بود: یا خواندی و یا خواندی و نفهمیدی که فقه خیلی چیز عجیبی است.

لذا اهمیت بدهیم به فقه‌مان و احکام و تا می‌توانید در کتب فقهی تتبع کنید و بر احکام شرعیه اشراف پیدا کنید.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ